

(۲)

۱۱ مورد روسپیکری

رویدادها، تعارضات و ناهماهنگی‌های ساخت خانواده

با تکیه به مفاهیم و نظریه‌هایی که یادآور شدیم بازده مورد از زنانی که به دلیل روابط نامشروع در "کانون پرورش فکری بانوان" نگاهداری می‌شوند، از میان قریب ۷۰ مورد بررسی شده، انتخاب گردیدند. برای مکتوم نگاه داشتن هویت آنها تنها به شماره‌گذاری از ۱ تا ۱۱ اکتفا کرده‌ایم. این زنان در سن ۱۸ تا ۲۶ سالگی بوده‌اند:

مورد ۱:

متولد طبقه ۲۶، ساله متساهل، بیسواد، خانه‌دار و شیعه مذهب می‌باشد. وی با ۲ سال محکومیت تحویل مجتمع می‌گردد. سابقه کیفری ندارد. پدرش کشاورز و مادرش خانه‌دار بوده است. دوباره ازدواج کرده و حاصل این ازدواجها ۳ پسر و یک دختر می‌باشد.

- از بدو تولد تا ۷ سالگی: در روستا با پدر و مادر و یک خواهر و ۳ برادرش زندگی می‌نموده. از این دوره زندگی‌اش بیشتر اختلافات خانوادگی زیادی که داشته است. به خاطر می‌آورد، از مادرش به عنوان زنی عصبی که مرتب او را کتک می‌زده و در طویل‌ه زندانی می‌کرده است، یاد می‌نماید.

- از ۷ تا ۱۴ سالگی: در ۹ سالگی با پسرعمه‌اش که ساکن روستایشان بوده است ازدواج می‌کند.

- از ۱۴ تا ۲۱ سالگی: در ۱۶ سالگی، در حالی که یک پسر و یک دختر دارد طلاق می‌گیرد، علت طلاق را اختلاف با همسرش و دخالت‌های مادرشوهر و جاری‌هایش ذکر می‌کند. حدود ۸ ماه پس از طلاق، با مردی که خادم بوده و همسر دیگری نیز دارد، ازدواج نموده و به مشهد می‌آید.

- از ۲۱ تا ۲۶ سالگی: همسرش علاوه بر ۲ زن شرعی خود، با زن دیگری هم رابطه نامشروع دارد. زندانی در حالی که دو پسر از همسر دومش دارد. در غیاب وی که به سفر رفته بوده است. نیاز به پول پیدا می‌کند، به زن فوق‌الذکر مراجعه نموده و پس از اینکه دست خوهری می‌دهد تقاضای پول می‌نماید، آن زن در مقابل به او پیشنهاد روی آوردن به فحشا کرده و وی را به فساد می‌کشاند.

عوامل خانوادگی موثر در بزهکاری:

۱- اختلافات خانوادگی در خانه پدری که تصور غلطی از خانواده و روابط خانوادگی به او می‌آموزد.

۲- عصبیتها و رفتار خشونت‌آمیز مادر با فرزندان.

۳- بی‌توجهی همسر دوم به ارزشهای مثبت مذهبی و اخلاقی (با وجود داشتن ۲ همسر. با زن دیگری هم رابطه نامشروع داشته است).

۴- کمبود احساس مسئولیت در همسر دوم (به مسافرت می‌رود بدون این که مخارج خانواده‌اش را در غیاب خود تامین نماید یا سرپرست شایسته‌ای بر آنها بگمارد).

مورد ۲:

متولد بیرجند، ۲۲ ساله، مجرد (طلاق گرفته)، دیپلمه، معلم آموزش و پرورش و شیعه مذهب می‌باشد. وی به موجب حکم دادگاه به دو سال اقامت تعلیقی در مجتمع زنان محکوم گردیده و سابقه کیفری هم ندارد. پدرش کارگر یک شرکت تاسیساتی است و قبلاً به مشاغل نقاشی و برق‌کشی هم اشتغال داشته و مادرش خانه‌دار می‌باشد. مدت زندگی زناشویی‌اش ۶ ماه بوده و فرزندی ندارد.

- از بدو تولد تا ۷ سالگی: با پدر و مادر و ۶ خواهر و ۴ برادرش در بیرجند زندگی می‌کرده و از جو زندگی خانوادگی‌اش کاملاً راضی بوده است:

- از ۷ تا ۱۴ سالگی: پدرش در جریان خرید و فروش زمین، سرمایه‌اش را از دست می‌دهد و در وضع اقتصادی بدی قرار می‌گیرند. برادرانش رفتار خشونت‌آمیزی با وی داشتند. با ورود او به دوره نوجوانی محدودیت بیشتری برایش قائل می‌شوند و او نمی‌پذیرد.

- از ۱۴ تا ۲۱ سالگی: تا ۱۸ سالگی در بیرجند زندگی می‌نمود و پس از آن با خانواده‌اش به مشهد می‌آیند. در ۲۱ سالگی با پسری که از لحاظ درسی هم‌کلاس او بوده و در دبیرستان مجاور دبیرستان وی درس می‌خوانده است، ازدواج می‌کند. پس از ازدواج، در قاین معلم نهضت سوادآموزی می‌شود و شوهرش دیپلمه بیکار می‌ماند. پس از ۳-۴ ماه به پیشنهاد همسرش خود را به آموزش و پرورش زاهدان منتقل می‌کند و تدریجاً متوجه می‌شود که رفتار شوهرش غیرعادی است. شبها دیر به خانه می‌آید و با افراد مشکوکی رفت و آمد می‌کند و رفتارش در خانه هم عصبی و پرخاشگرانه است. وی در پی جستجو علت این امر برآمده و

بالاخره درمی‌یابد که شوهرش به گروهکها پیوسته است. ناراحتی و ضربه شدیدی از کشف این مطلب بر او وارد می‌شود و برای رفع ناراحتی‌های خود بنا به توصیه همکارانش به اعتیاد رو آورده و این موضوع اختلافات خانوادگی‌اش را شدت می‌بخشد. تا این که همسرش را دستگیر و زندانی می‌کنند و او هم بلافاصله طلاق می‌گیرد و یک ماه ونیم بعد مطلع می‌شود که وی را اعدام کرده‌اند. او معتقد است که برای تامین مخارج اعتیادش به فحشا کشیده شده است. (ابهام: با وجود اظهار رضایت و تعریفهایی که از خانواده پدری‌اش نموده، معلوم نیست چرا پس از طلاق به آنها مراجعه نمی‌کند و آنان نیز سراشی از او نمی‌گیرند!)

عوامل خانوادگی موثر در بزهکاری:

- ۱- ضعف عقیدتی و اخلاقی همسرش.
- ۲- بی‌توجهی خودش به ارزشهای مثبت مذهبی و اخلاقی (تفسیر رفتار برادرانش از آغاز نوجوانی - معاشرت با دوستان منحرف).
- ۳- اعتیاد

مورد ۳:

متولد اردستان، مجرد (طلاق گرفته)، بی‌سواد، بیکار و شیعه مذهب می‌باشد. وی با مدت محکومیت ۲ سال تحویل مجتمع گردیده و قبلاً هم به جرم دزدیدن دستبند‌های یک دختر بچه، دو ماه زندان بوده است. پدرش کشاورز و مادرش مستخدم بوده و در منازل دیگران کار می‌کرده است. زندگی زناشوییش یک سال طول کشیده و فرزندی ندارد.

- از بدو تولد تا ۷ سالگی: با پدر و مادر و برادران و خواهرانش در اردستان زندگی می‌کرده و پدرش بجز مادر او، ۳ همسر دیگر داشته است. از آن سالها بیشتر بدخلقی‌ها و عصبیتهای پدر و محبت‌های مادرش را به خاطر می‌آورد.

- از ۷ تا ۱۴ سالگی: هنگامی که ۸ سال داشته، به خاطر پدرش که مبتلا به بیماری سل بوده است، راهی تهران می‌شوند. پدرش دیگر قادر به کار نبوده و مخارج خانواده را مادر با مستخدمی در منازل دیگران تامین می‌نموده است. در سن ۱۰ سالگی پدر را از دست می‌دهد و برادرش با کار در کوره آجرپزی به کمک مادر می‌آید. از آن سالها هم از پدرش به عنوان یک آدم بیکاره و زورگو یاد می‌کند.

- از ۱۴ تا ۲۲ سالگی: در ۱۹ سالگی با یکی از دوستان برادرش ازدواج می‌کند و راهی شهرستان تربت جام می‌شوند، یک ماه پس از ازدواج، اختلافات خانوادگی آنها شروع می‌شود و شوهرش بواسطه سوظن و بدبینی که نسبت به وی داشته. مرتب او را کتک می‌زند و به شدت مجروحش می‌کند و او هم برای تسکین دردهایش ه تریاک پناه می‌برد. یک روز شوهرش متوجه می‌شود که وی قند و چای و مایحتاج خانه را می‌فروشد و با پولش تریاک می‌خرد، این موضوع باعث می‌شود که شدیداً او را بزند و او هم از خانه فرار کرده و به تهران نزد خانواده پدرش می‌رود و از همسرش طلاق می‌گیرد. در تهران، تدریجاً به انحراف کشیده شده و به مجالس مشروبخواری راه می‌یابد و معتاد به هروئین می‌شود و معتقد است که برای تهیه هروئین ناچار بوده است تن به فحشا بدهد.

عوامل خانوادگی موثر در بزهکاری:

- ۱- تصور منفی و بدی که از مرد خانواده بر اثر رفتار غلط پدرش، در ذهن داشته است.
- ۲- رفتار نامناسب و خشونت‌آمیز همسرش.
- ۳- بی‌توجهی به ارزشهای مثبت مذهبی و اخلاقی (مشروبخواری - دزدی)
- ۴- اعتیاد.

مورد ۴:

متولد لطف‌آباد درگز، ۲۲ ساله، مجرد (طلاق گرفته)، میزان تحصیلات تا پایان دوره راهنمایی، بیکار و شیعه مذهب می‌باشد. وی با مدت محکومیت ۲ سال به مجتمع تحویل گردیده و سابقه کیفری ندارد. پدرش کارمند اداره دارایی و مادرش خانه‌دار بوده است. زندگی زناشویی ۲ ماه طول کشیده و ثمره آن یک پسر ۴ ساله است.

- از بدو تولد تا ۷ سالگی: باپدر و مادر و مادر بزرگ و دو برادرش در لطف‌آباد درگز زندگی می‌کرده و از زندگی خانوادگی اش راضی بوده است و تنها حادثه ناگوار آن زمان را فوت مادر بزرگ می‌داند.

- از ۷ تا ۱۴ سالگی: پس از آنکه دو برادر دیگر و یک خواهرش متولد می‌شوند هنگامی که ۱۲ ساله بوده است، پدرش به درگز منتقل شده و در نتیجه به شهر می‌روند. بیماری پدرش (نوع آن در پرونده، مشخص نیست) جو خانوادگی متشنج داشته است و این موضوع را بارزترین حادثه آن سالها می‌داند.

- ۱۴ تا ۲۱ سالگی: پدرش فوت می‌کند و یکبارہ در خانواده احساس خلامی‌کنند. در ۱۵ سالگی با برادر یکی از همکلاسی‌هایش دوستی نامشروع برقرار می‌سازد و خانواده‌اش که پی به این ماجرا می‌برند، مرتب او راسرزنش نموده و عامل بدنامی خانواده می‌شمارند، در ۱۷ سالگی با یک پاسبانی که زن دیگری هم داشته است، ازدواج نموده و به مشهد می‌آیند. در مشهد طی همان هفته‌های اول، با جوانی که از لحاظ قیافه و ظاهر جالب توجه وی را نموده است روابط نامشروع برقرار می‌سازد و شوهرش که از این جریان مطلع می‌گردد، در حالی که بیش از ۲ ماه از ازدواجشان نگذشته است، او را طلاق می‌دهد (زندانی از رفتار و اخلاق شوهرش در آن زمان اظهار رضایت می‌کند و تنها خودش را مقصر می‌شناسد). پس از طلاق، به خانه پدری‌اش برمی‌گردد و فرزندش را در آنجا به دنیا می‌آورد. در ۲۱ سالگی پسرش را در درگز نزد مادرش می‌گذارد و خود برای یافتن کار به مشهد می‌آید و چون هیچ پناهگاهی در این شهر ندارد، در هتلی اقامت نموده و به دامن فحشا و فساد می‌افتد.

عوامل خانوادگی موثر در بزهکاری:

- ۱- بیماری طولانی پدر که فرصت رسیدگی و سرپرستی خانواده را از او می‌گیرد.
- ۲- بی‌توجهی به ارزشهای مثبت مذهبی و اخلاقی (رابطه نامشروعی که قبل از دواج داشته- رابطه نامشروعی که پس از ازدواج برقرار نموده است).
- ۳- زندگی در شهر غریب، بدون این که سرپرست و یا منبع درآمدی داشته باشد.

مورد ۵:

متولد شاهی، ۲۱ ساله، مجرد (طلاق گرفته) بی‌سواد، خیسات و شیعه مذهب می‌باشد و با محکومیت یک سال اقامت تعلیقی، تحویل مجتمع می‌گردد. وی سابقه کیفری ندارد. پدرش راننده و مادرش خانه‌دار بوده‌اند و از همسر سابقش دو کودک ۲ و ۴ ساله دارد.

- از بدو تولد تا ۷ سالگی: با پدر و مادر و ۳ برادرش در تهران زندگی می‌کرده، در ۷ سالگی بر اثر تصادف اتومبیل در جاده آمل، هر دو پایش می‌شکند که ناچار به مدت ۲ سال در بیمارستان بستری می‌گردد. از این دوره زندگی‌اش، بیش از همه بدرفتاری‌ها و بدخلفی‌های پدرش را به خاطر می‌آورد و اینکه یک بار او را از پله‌ها به پایین پرت کرده است و از رابطه نامشروع پدرش با زنی که مستاجرشان بوده، نیز یاد می‌نماید.

- از ۷ تا ۱۴ سالگی: در ۸ سالگی، مادرش بر اثر عمل جراحی زخم معده فوت می‌کند، در ۹ سالگی برای دومین بار ازدواج می‌کند که پس از یک سال، ازدواجش منجر به طلاق می‌گردد. هنگامی که ۱۲ سال داشته است، پدرش برای سومین بار ازدواج می‌کند و یک سال و نیم، مجدداً زنش را طلاق می‌دهد. در ۱۳ سالگی، برادرش که راننده بیابان بوده، معتاد می‌شود و زن مستاجر همچنان در زندگی پدرش وجود دارد.

- ۱۴ تا ۲۱ سالگی: بواسطه نامه‌ای که پسر نانوای محلشان برایش می‌نویسد، رابطه‌اش با وی توسط برادرش کشف می‌شود و طوری او را می‌زند که هنوز هم آثاری از آن بر چهره‌اش باقی است. در ۱۶ سالگی با مردی ۲۴ سال بزرگتر از خودش و بیمار بوده است (نوع بیماری در پرونده مشخص نیست) ازدواج می‌کند و پس از تولد دومین فرزندش، در سن ۲۱ سالگی به دنبال ۵ سال اختلافات خانوادگی از خانه همسرش فرار می‌کند و چون قبلاً برادرش او را تهدید نموده است که در صورت بروز چنین حادثه‌ای به صورتش اسید خواهد پاشید و از پدرش هم به شدت می‌ترسیده است. آواره و سرگردان می‌ماند و به فساد و فحشا روی می‌آورد.

عوامل خانوادگی موثر در برهکاری:

۱- جدایی از خانواده به مدت ۲ سال، به علت تصادفی که منجر به بستری شدن در بیمارستان گردیده است (۷ سالگی).

۲- از هم پاشیدگی خانواده به علت فوت مادر (۸ سالگی)

۳- ازدواجهای بعدی پدر که منجر به طلاق می‌شود و خانواده را بیشتر متزلزل می‌سازد. به این معنی که پس از فوت همسرش، در عرض ۵ سال ۲ بار دیگر ازدواج نموده و طلاق می‌دهد و در عین حال با زن دیگری هم رابطه نامشروع دارد (۱۴ - ۹ سالگی)

۴- اعتیاد برادر (۱۳ سالگی)

۵- طلاق زندانی از همسر و عدم تمایل به بازگشت به خانه پدری و بی‌سرپرست ماندن.

۶- بی‌توجهی به ارزشهای مذهبی و اخلاقی در خانواده پدری (روابط نامشروع که پدر داشته

- اعتیاد برادر - دوستی نامشروع خود قبل از ازدواج - خشونت‌های بیش از حد پدر و برادر).

متولد روستایی در اردیبهیل ۲۰ ساله، مجرد (طلاق گرفته) میزان تحصیلات ششم ابتدایی، بیکار و شیعه مذهب می‌باشد. وی به ۲ سال اقامت در مجتمع نگهداری زنان خطاکار محکوم گردیده و سابقه کیفری ندارد. پدرش کدخدا و مادرش خانه‌دار بوده است و فرزندی هم ندارد. - از بدو تولد تا ۷ سالگی: در یکی از روستاهای اردیبهیل با پدر و مادر و چهار خواهر و ۲ برادر زندگی کرده است. به جز پدرش از سایر افراد خانواده راضی است، اما پدرش را یک دیکتاتور بداخلاق می‌داند. مسئله‌ای که در آن مقطع سنی روی او اثر زیادی گذارده، حادثه‌ای است که طی آن عمویش به خاطر ارثیه، مادرزانش را خفه کرده است.

- از ۷ تا ۱۴ سالگی: در ۱۱ سالگی پدرش فوت می‌نماید و چون سایر برادران و خواهرانش ازدواج کرده بودند، او و مادرش تنها می‌مانند.

- ۱۴ تا ۲۰ سالگی: هنگامی که ۱۶ سال داشته است، با یک جوان خرمشهری نامزد شده و به خرمشهر می‌رود. در ۱۷ سالگی به قم رفته و با مردی که راننده کامیون است، آشنا شده و ازدواج می‌نماید. پس از مدتی متوجه می‌شود که شوهرش در کار قاچاق اسلحه دست دارد. او را به سپاه معرفی نموده و طلاق می‌گیرد و به مشهد می‌آید. پس از مدتی سردگردانی و لگردی بالاخره او را به جرم فساد و فحشا به مجتمع می‌آورند.

عوامل خانوادگی موثر در بزهکاری:

- ۱- اثرات نامطلوبی که رفتار پدر بر او گذاشته است.
- ۲- عدم صلاحیت مادر برای اداره خانواده پس از فوت پدر.
- ۳- سفر به شهرهای بیگانه و ناآشنا، بدون اینکه آمادگی داشته باشد.
- ۴- ازدواج عجولانه و بدون بررسی و شناخت کافی.
- ۵- سرگردانی و بی‌خانه‌اش پس از اطلاق.
- ۶- بی‌توجهی به ارزشهای مثبت مذهبی و اخلاقی در خانواده پدری (رفتار دیکتاتور مآبانه پدر - آدمکشی پدر - آدمکشی عمو - عدم احساس مسئولیت مادر در قبال دخترش).

مورد ۷:

متولد مشهد، ۱۹ ساله، مجرد، میزان تحصیلات ششم ابتدایی، بیکار و شیعه مذهب می‌باشد. پدرش راننده تراکتور و مادرش خانه‌دار بوده است.

از بدو تولد تا ۷ سالگی: در مشهد با پدر و مادرش و یک برادر و دوخواهر ناتنی که از همسر متوفی مادرش بوده‌اند، زندگی می‌کرده است. پدر به او علاقه زیادی داشته و وی را بر سایر برادر و خواهرانش ترجیح می‌داده است. چرا که او تنها فرزندش بوده است. اما رفتار وی با همسرش و فرزندان همسرش خوب نبوده و اعتقادات مذهبی درستی هم نداشته و به فرایض دینی خویش، حتی نماز خواندن، هم عمل نمی‌کرده است و چون معتاد به تریاک بوده، مرتب در قهوه‌خانه‌ها و مراکز تجمع معتادان رفت و آمد داشته و دخترش را (زندانی) هم با خود می‌برده است. هنگامی که ۶ سال داشته است. پدر و مادرش طلاق می‌گیرند و مادر، او را با خود به تهران می‌برد و آنجا مسئول نگهداری فرزند یکی از اقوامشان می‌شود. چند ماهی نمی‌گذرد که پدر به تهران رفته و دخترش را با خود به مشهد می‌آورد. اما مادر هم بدنبال آنها راهی مشهد شده و مجدداً او را از پدر تحویل می‌گیرد.

۷ تا ۱۴ سالگی: با مادر و یکی از خواهران ناتنی‌اش زندگی می‌کرده و خواهر ناتنی که در دانشگاه مشغول به کار بوده، مخارج آنان را تامین می‌نموده است، اما چون او (زندانی) را خواهر تنی خود نمی‌دانسته و از پدر او هم ناراحتی زیادی در دل داشته است، صریحاً نسبت به وی اظهار انزجار و تنفر می‌کرده است.

از ۱۴ تا ۱۹ سالگی: هنگامی که ۱۴ ساله بوده و به خیاطی می‌رفته است. توسط یکی از دوستانش با جوانی آشنا می‌شود، اما می‌ترسد که جریان را با مادرش در میان گذارد، در همین زمان پدرش که همسر دیگری گرفته است. به مشهد می‌آید و وی را با خود به تربت حیدریه نزد همسرش می‌برد. جوان نامبرده به خواستگاریش می‌آید، اما پدر دختر نپذیرفته و اظهار می‌دارد که دخترش را مایل است به کسی بدهد که معتاد باشد. دختر از زندگی در خانه پدرش راضی نیست و با نامادری هم نمی‌سازد. از طرفی چون این بار خودش زندگی با پدر را انتخاب کرده است، روی بازگشت به سوی مادر را هم ندارد. این است که فرار کرده و آواره شهرها می‌شود و بالاخره به جرم ولگردی و فحشا به مجتمع تحویل می‌گردد.

عوامل خانوادگی موثر در بزهکاری:

۱- رفت و آمد به قهوه‌خانه‌ها و مراکز تجمع معتادان در خردسالی و به همراه پدری معتاد.
 ۲- پذیرفته نشدن از طرف برادر و خواهران ناتنی اثر واسطه تبعیضی که پدر بین آنها می‌گذارد است.

۳- طلاق پدر و مادر و از هم پاشیدگی خانواده.

- ۴- پذیرفته نشدن از طرف مادر ناتنی.
- ۵- نداشتن خانواده معین و ثابت پس از جدایی والدین (گاهی با پدر و مادر ناتنی بوده و گاهی هم با مادر و برادر و خواهران ناتنی زندگی می‌کرده است).
- ۶- بیگانگی و عدم صمیمیت با مادر (موضوع آشنایی با پسر جوان را "می‌ترسد" به مادرش بگوید - پس از فرار به خانه پدر، احساس می‌کند "روی بازگشت" به سوی مادر را ندارد).
- ۷- موضع‌گیری غلط پدر نسبت به ازدواج دخترش (اظهار می‌داشته مایل است دخترش را به کسی بدهد که معتاد باشد).
- ۸- بی‌توجهی خانواده به ارزشهای مذهبی و اخلاقی (اعتیاد پدر و تبغیض و رفتار ناروا با کودکان خانواده - بردن دختری خردسال به میعادگاه معتادان - سهل‌انگاری پدر در انجام فرایض دینی).

مورد ۸:

متولد مشهد، ۱۸ ساله، مجرد، میزان تحصیلات پایان دوره راهنمایی، بیکار و شیعه مذهب می‌باشد. پدرش ارتشی و مادرش خانه‌دار بوده‌اند. دارای یک فرزند نامشروع است قبلاً هم به مدت ۴ سال در کانون نوجوانان و بزهدکار تهران به جرم فحشا زندگی می‌کرده است.

- از بدو تولد تا ۷ سالگی: با پدر و ۳ برادر زندگی می‌نموده و طی همان سالها مادرش فوت کرده است، نمی‌داند که در آن هنگام چند ساله بوده، فقط می‌گوید که از مادرش چیزی به خاطر ندارد.

- از ۷ تا ۱۴ سالگی: در ۷ سالگی پدرش را از دست می‌دهد و برادر بزرگش معتاد می‌شود و برای تامین مخارج اعتیاد خود او را به گدایی می‌فرستاده است و چنانچه به اندازه کافی پول به خانه نمی‌آورده، شدیداً کتک‌ش زده و در قفس زندانی‌اش می‌کرده است و در یکی از همین موارد و هنگامی که ۱۲ ساله بوده، از خانه فرار می‌کند و به حرم امام رضا(ع) می‌رود. در آنجا شرح زندگی‌اش را برای زنی تعریف می‌کند و آن زن هم او را مانند خود به فحشا می‌کشاند. در این مدت دارای فرزند نامشروعی می‌شود که نمی‌داند پدرش کیست، تا این که به جرم رابطه نامشروع او را تحویل کانون نوجوانان بزهدکار می‌برند.

- از ۱۴ تا ۱۸ سالگی: در کانون نوجوانان بزهدکار تهران زندگی می‌کرده است و می‌گوید: بسیاری از بدی‌ها و انحرافات را که قبلاً نداشتیم، در آن کانون آموختم و بالاخره هم بچه‌ام را

گذاشتم و فرار کردم، به مشهد آمدم. در مشهد مجدداً به جرم رابطه نامشروع به مجتمع آورده می‌شود و مطلع می‌گردد که برادر دیگرش را هم به جرم فعالیت در گروهک منافقین زندانی کرده‌اند.

عوامل خانوادگی موثر در بزهکاری:

- ۱- از دست دادن مادر در سالهای اولیه زندگی، بدون این که کس دیگری جای خالی او را پرکند.
- ۲- از دست دادن پدر در ۷ سالگی، بی‌سرپرست ماندن و متلاشی شدن خانواده.
- ۳- اعتیاد برادر بزرگتر.
- ۴- بی‌توجهی خانواده به ارزشهای مذهبی و اخلاقی (اعتیاد برادر بزرگتر - رفتار خشونت‌آمیز برادر بزرگتر - وادار کردن زندانی به گدایی در خردسالی - عضویت برادر کوچکتر در گروهک منافقین).

مورد ۹:

متولد مشهد، ۱۸ ساله مجرد (طلاق گرفته) میزان تحصیلات پنجم ابتدایی، بیکار و شیعه مذهب می‌باشد. پدرش قاچاقچی و مادرش کارگر هتل بوده‌اند. با مدت محکومیت دو سال اقامت در مجتمع به این مرکز تحویل گردیده و سابقه کیفری ندارد. ثمره زندگی ۲ ساله با همسرش یک کودک یک ساله است.

- از بدو تولد تا ۷ سالگی: تا قبل از سه سالگی که پدر و مادرش طلاق نگرفته بودند، با آنها زندگی می‌کرده و پس از طلاق با مادرش بوده است. علت جدایی والدینش را فساد اخلاق پدرش می‌داند.

- از ۷ تا ۱۴ سالگی: مادرش با کار کردن در یک هتل - مخارج زندگی دو نفره آنها را تامین می‌کرده و بعضی شبها که ناچار بوده در هتل بماند، دخترش در خانه تنها بوده است. مادر مرتب تذکر می‌داده که نمی‌تواند به تنهایی او را بزرگ کند و او از این بابت بسیار زجر می‌کشیده و می‌گرنی که هنوز هم عذابش می‌دهد یادگار آن سالها است.

- از ۱۴ تا ۱۸ سالگی: در ۱۴ سالگی توسط یکی از همکلاسانش که مورد اعتماد خود و مادرش بوده است، به انحراف کشیده می‌شود. باین ترتیب که آن دختر یک سال قبل از آن جریان، ترک تحصیل می‌کند و به فساد اخلاق کشیده می‌شود، اما این مادر و دختر اطلاعی از

این مسئله ندارند، یک روز به او (زندانی) می‌گویند: بیا ترا پیش عمه‌ام به اهواز ببرم و بلیط هواپیمایی را هم که قبلاً تهیه کرده است به او نشان می‌دهد و او هم بدون این که به مادرش جریان را بگوید راهی اهواز می‌شود و در آنجا تحویل یکی از مراکز فساد می‌گردد. به واسطه چک و سفته‌هایی که از او می‌گیرند، ۲ سال آنجا می‌ماند و آنگاه با مردی ازدواج می‌کند که خانواده‌اش به شدت با چنان ازدواجی مخالف بوده‌اند و بالاخره هم موجب جدایی آنها می‌شوند. او (زندانی) فرزندش را برمی‌دارد و برمی‌گردد نزد مادرش، اما وقتی می‌رسد، درمی‌یابد که مادرش فوت نموده و به این ترتیب ولگردی و فحشا را پیشه خود می‌سازد.

عوامل خانوادگی موثر در بزهکاری:

- ۱- طلاق پدر و مادر و متلاشی شدن خانواده.
- ۲- بی‌توجهی و بی‌خبری مادر از دخترش، بواسطه دوری از او که نتیجه ساعات زیاد کارش در خارج از خانه بوده است.
- ۳- اظهار ضعف و ناتوانی مادر از تربیت و رسیدگی و تامین او که احساس مزاحم و سرریز بودن را به وی القا می‌نموده است.
- ۴- بی‌توجهی خانواده به ارزشهای مثبت مذهبی و اخلاقی (شغل پدر - فساد اخلاق پدر - طرز تفکر زندانی که از چک و سفته‌هایش نگران بوده و به عبارت دیگر، ماندن در مرکز فساد را به زندان ترجیح می‌داده است).

مورد ۱۰:

متولد تبریز، ۱۸ ساله، مجرد (طلاق گرفته)، باسواد دوره ابتدایی، بیکار و شیعه مذهب می‌باشد. پدرش ارتشی و مادرش خانه‌دار بوده است. سابقه کیفری ندارد. زندگی زناشویی او یک سال طول کشیده و ثمره آن یک دختر است.

- از بدو تولد تا ۷ سالگی: قبل از این که متولد شود، پدرش که ارتشی بوده کشته می‌شود و پس از تولد وی، مادرش با مردی ازدواج می‌کند که حاضر به نگهداری ایسن دختر نیست در نتیجه او را به دایه می‌سپارد و همه ماهه مادرش مبلغی پول بابت نگهداری او به دایه می‌داده و او هم مادرش را عمه صدا می‌زده است، اما دایه‌اش را مهربان توصیف می‌کند.

- از ۷ تا ۱۴ سالگی: هنگامی که ۱۲ سال داشته است، مادرش به واسطه سقط جنین فوت می‌کند و دایه‌اش با پدر ناتنی‌اش ازدواج می‌کند. ولی رفتارش با او (زندانی) تغییر می‌کند و او

(زندانی) علت این تغییر رفتار را قطع مستمری از طرف مادر می‌داند و می‌گوید: "حتی به من نماز خواندن را هم یاد نداد"

- از ۱۴ تا ۱۸ سالگی: در برابر ۵ هزار تومان شیربها او را وادار به ازدواج با پیرمردی می‌کنند که معتاد به مشروب و مواد مخدر بوده است. یکسال با او زندگی می‌کند و صاحب دختری می‌شود، ولی از زندگی‌اش راضی نیست و بالاخره فرار کرده و به بندرعباس می‌رود. پس از ۲ ماه راهی تهران می‌شود و در تهران با همسرش برخورد می‌کند و اطلاع می‌یابد که دخترش را به پرورشگاه داده‌اند. از یکدیگر طلاق می‌گیرند و ۳ ماه در تهران و در منزل عمه‌اش زندگی می‌کند و بر اثر اختلافی که با شوهر عمه‌اش پیدا می‌کند، فرار کرده و به مشهد می‌آید که به خانه مادر بزرگش برود. در بین راه با جوانی آشنا می‌شود و از او می‌خواهد که آدرس منزل مادر بزرگش را پیدا کند و همان جوان سرآغاز انحراف و فساد او می‌گردد.

عوامل خانوادگی موثر در بزهکاری:

- ۱- فوت پدر پیش از تولد او (زندانی) و متلاشی شدن خانواده.
- ۲- پذیرفته نشدن توسط ناپدری، تا حدی که نه تنها با مادرش زندگی نمی‌کرده، بلکه او را عمه خطاب می‌نموده است.
- ۳- فوت مادر که نتیجه زندگی با نامادری و ناپدری‌ای بوده است که او را نمی‌خواست‌اند.
- ۴- ازدواج اجباری و نامناسب.
- ۵- بی‌توجهی به ارزشهای مذهبی و اخلاقی (رفتاری که مادر پس از ازدواج مجددش، باوی پیش می‌گیرد - تربیت توسط نامادری که حتی نمازخواندن را به او نمی‌آموزد - اعتیاد شوهرش به مواد مخدر و الکل - فرار از خانه همسر به شهری غریب و ناآشنا)

مورد ۱۱:

متولد قوچان، ۱۸ ساله، مجرد، بی‌سواد، بیکار و شیعه مذهب می‌باشد. پدرش بنا و مادرش خانه‌دار بوده‌اند و هر دو قبلاً یکبار دیگر ازدواج کرده و طلاق گرفته‌اند. سابقه کیفری ندارد و به همراه مادرش به جرم رابطه نامشروع، در مجتمع بسر می‌برد.

- از بدو تولد تا ۷ سالگی: با پدر و مادرش در قوچان زندگی می‌کردند، پدر و مادرش دائماً با یکدیگر اختلاف و بگو مگو داشته‌اند و او سبب این اختلافات را عمویش می‌داند که بدگویی مادرش را می‌نموده است.

- از ۷ تا ۱۴ سالگی: با خانواده از قوچان به مشهد می‌آیند، اما اختلافات خانواده همچنان ادامه داشته و بلکه شدیدتر هم شده است. برای مدتی او و خواهرش را نزد داییشان می‌فرستند تا خود طلاق بگیرند، اما بعد منصرف شده و بچه‌ها به خانه باز می‌گردند. رفتار پدر با فرزندان هم هر روز خشنتر می‌شود و یکبار وقتی او (زندانی) ۱۴ ساله بوده، پدرش به گمان این که دزدی کرده است چند آجر را به طرف او پرتاب می‌کند و مجروحش می‌سازد و او که دچار خونریزی شدیدی شده است، برای چند روز از خانه فرار کرده و نزد عمویش بسر می‌برد.

- از ۱۴ تا ۱۸ سالگی: جنگ و دعواهای خانوادگی همچنان ادامه دارد و حتی یکبار پدر به روی مادر چاقو می‌کشد که با وساطت همسایه‌ها آشتی می‌کنند و تصمیم به طلاق می‌گیرند، یکی از همسایه‌ها او (زندانی) را نزد خود می‌برد و تدریجاً به فساد می‌کشاند. هر چند پدر و مادرش از یکدیگر طلاق نمی‌گیرند. اما زندگی او در مسیر تازه‌ای قرار می‌گیرد و کم‌کم متوجه می‌شود که مادرش با آن زن همسایه همدست بوده‌اند و مادر از دخترش سواستفاده را آغاز می‌کند و او را به افراد فاسد فروخته و پولها را خودش برمی‌دارد و به این ترتیب منشا اختلافات خانوادگی برای او (زندانی) روشن می‌شود. تا این که او و مادرش را دستگیر کرده به مجتمع تحویل می‌دهند.

عوامل خانوادگی موثر در روسپیری:

- ۱- اختلافات دائمی پدر و مادر و جو متشنج خانواده.
- ۲- انحراف و فساد مادر.
- ۳- بی‌مسئولیتی و بی‌توجهی پدر.
- ۴- بی‌توجهی به ارزشهای مذهبی و اخلاقی در خانواده (رفتار پدر - فساد مادر - سواستفاده مادر از دخترش)

برداشتهای کلی از ساخت خانواده روسپی

بررسی کلی عوامل خانوادگی، نتایج زیر را ارائه می‌دهد:

- ۱- عدم آشنایی کافی والدین با اصول تشکیل خانواده و تربیت فرزند:
- ازدواجها کاملاً تصادفی و بدون هدف و برنامه صورت گرفته است و طرفین از مسئولیتها و حقوق همسری بسیار کم اطلاع بوده‌اند و این امر در مورد اصول و روشهای تربیت فرزند، با

شدت بیشتری نمایان است. والدین اینگونه خانواده‌ها کودکان را به صورت موجوداتی می‌بینند که بالاخره بزرگ خواهند شد و بی‌سواد و کم‌سواد و گرفتاری‌های روزمره آنان نیز فرصت تفکر و آموختن را هم از ایشان سلب نموده است.

۲- اختلافات خانوادگی:

خانواده از آرامش و انعطاف لازم برخوردار نیست. والدین پیوسته با یکدیگر در حال نزاع و کشمکش بوده و با فرزندان‌شان هم رفتاری خشونت‌آمیز و متغیر دارند. در نتیجه، کودکان محیط نامناسبی جهت رشد عاطفی و اجتماعی خود نداشته و این موضوع در زندگی خانوادگی و اجتماعی آینده آنان نیز مسئله‌ساز بوده است.

۳- کمبود احساس مسئولیت در پدر، نسبت به خانواده:

پدران عملاً تا زمانی که فرزندان‌شان را زیر بال و پر خود می‌گیرند مادر این بچه‌ها در کنارشان باشد و به محض نبود مادر (مرگ - طلاق)، فرزندان‌شان را هم حداقل از لحاظ عاطفی و تربیتی ترک می‌کنند.

۴- ناتوانی مادر در به دوش کشیدن بار سرپرستی خانواده در غیاب همسر:

هنگامی که پدر که از خانواده جدا می‌شود (فوت - طلاق - سفر)، مادر در موقعیتی نیست که بار زندگی را بدوش کشد و حتی برای تامین مخارج اولیه زندگی درمی‌ماند. چه رسد به تامین عاطفی و تربیتی فرزندان.

۵- بی‌توجهی در ازدواجهای بعدی والدین:

در ازدواجهای بعدی، فرزندان‌انی که ثمره ازدواج پیشین بوده‌اند، قربانی می‌شوند و والدین‌شان به آنها به عنوان مزاحم و سربار می‌نگرند، به اضافه این که رفتارهای خصومت‌آمیز ناپدری‌ها و نامادری‌ها هم بر نابسامانی‌های آنان می‌افزاید.

۶- اعتیاد:

اعتیاد به مواد مخدر و الکل، در ۵ خانواده از ۱۱ خانواده مورد بررسی مشاهده می‌شود و بعنوان عامل موثری در از هم پاشیدگی و انحطاط خانواده اثر می‌گذارد.

۷- طلاق:

در ۷ مورد از ۱۱ مورد بررسی شده، فساد و فحشا به دنبال طلاق از همسر آغاز می‌شود، چیرا که شوهر، تنها تکیه‌گاه این گونه زنان است و پس از طلاق، بدون این که قادر به اداره زندگی خود باشند و یا در خانواده پدری جایی برای آنها باشد، در جامعه رها می‌گردند.

۸- بی‌توجهی به ارزشهای مثبت مذهبی و اخلاقی:

شاید بتوان این عامل را موثرترین عامل در اینگونه بزهکاری دانست، زیرا بدین استثناء در تمامی ۱۱ مورد بررسی شده، مشهود است. در خانواده‌های این بزهکاران، بی‌توجهی به فرایض مذهبی، روابط نامشروع، رفتارهای ضد انسانی، حتی آدمکشی و همکاری در فعالیتهای انحرافی و منحط امری عادی است و تصویر روشنی از صحیح و غلط، خوب و بد، شرف و وجدان و خدا ندارند. در نتیجه، خود را یکسره به دست حوادث و پیش آمدهای زندگی می‌سپرنند، بدون این که به عواقب آن بیندیشند.

(۳)

تعارضها و ناهماهنگی‌های (خویش‌پنداری)^۱

برای روشن‌گری نتایج آزمونهای خویش‌پنداری، تحلیل کوتاهی از هر یک از موردها می‌کنیم، سپس به تفسیرهای تطبیقی و کلی آنها می‌پردازیم. در این گزارش به ثبت دو مورد بسنده می‌کنیم:

مورد ۱:

- به طور کلی، زندانی از قضاوت کردن با ارزشهای خیلی خوب و خیلی ضعیف پرهیز داشته است. تنها در نظر "اقوام" سلامت و ادب خود را خیلی خوب و از نظر "خواهرانش" خود را خیلی زیاد پرخاشگر می‌پندارد.

- در سه موقعیت (خانواده، دوستان و محیط) و در زمینه‌های مختلف (اخلاق، هوشمندی،...) در ابعاد (پندار از خود، پندار اجتماعی از خود) تعارض و ناهماهنگی پندارها دیده می‌شود:

- در موقعیت خانواده، با پدر هماهنگی بیشتر از مادر دارد و این نکته را در شرح حال نیز اظهار داشته: چنین می‌پندارد که مادرش او را ضعیف، کم‌دقت، غمگین، ترسو و غیراجتماعی می‌داند. در بیشتر خصیصه‌های یاد شده، با مادر توافق نظر دارد. در خانواده تکیه‌گاه روشنی ندارد. پدر که می‌توانسته پناهگاهی برای او باشد، به علت اختلافهای خانوادگی این مجال را از

او سلب نموده است. ازدواجهای ناموفق و مکرر و بالاخره پناه بردن به آغوش مردهای مختلف، توجیهی از این تعارض و عدم ثبات پندارهای درونی است. اقوام نزدیک نیز نتوانسته‌اند جای مشخص و با ثباتی در درون او داشته باشند و در بیشتر موارد با آنها در تعارض است.

در نیمی از صفات و خصیصه‌ها، خویشتن را ضعیف و در نیم دیگر خوب می‌پندارند. بیشترین تعارض او در زمینه خصیصه‌هایی است که از وضع ظاهر (ضعف و قوت بدنی) و خصیصه‌های اخلاقی خود دارد.

- در موقعیت دوم (خواهر و برادر و دوستان) پندارهای ناهماهنگی از ارزشهای خواهر و برادر نسبت به خود دارد. هیچ یک از این دو نتوانسته‌اند برای او تکیه‌گاه و قابل اعتماد باشند. دوستان برایش جاذبه بیشتری داشته‌اند و چنین می‌نماید، جاذبه این دوستی بوده است که او را به فحشا کشیده.

- در موقعیت سوم، میان زندانی و دوستان او در زندان هماهنگی بیشتری است و جالب است که محیط مجتمع برایش امنتر و آرامش‌بخشتر از خانواده و اجتماع است و بعید نیست که جاذبه هم زندانیها موجب دوام روابط آنها با یکدیگر در بیرون از زندان شود.

نتیجه:

عدم ثبات، ناپایداری، تزلزل رفتار در مجتمع ارزشهای او مشهود است.

مورد ۲:

در موقعیت خانواده، با پدر و مادر تعارض و ناهماهنگی اندکی دارد. اما با اقوام عدم توافق و اختلاف دارد. این وضع در ارتباط با دوستان و آشنایان نیز ملاحظه می‌شود و در جمع دوستان در ارتباط با برادر و خواهر بیشترین تعارضات را نشان می‌دهد. موقعیت مجتمع برای او آرامش‌بخشتر از موقعیتهای دیگر است.

خود را غمگین و ناتوان از تصمیم‌گیری و ضعیف می‌پندارد و پندار او چنین است که دیگران نیز در این خصیصه‌ها درباره‌اش همین نظر را دارند. در تصورات، او از خودش تعارض اندک و از این جهت در درون هماهنگی و آرامش بیشتری دیده می‌شود.

نتیجه:

موقعیت زندان برایش پناهگاه مطلوب‌تری است.

مورد ۳:

- در تمام موقعیتها، زندانی از انتخاب ارزشهای خیلی خوب و خیلی ضعیف، برای قضاوت کردن، خودداری نموده است.

- میان پندارهای او در موقعیتها و زمینه‌های مختلف هماهنگی وجود دارد، تنها موارد استثنایی زیر قابل ذکر است:

- در زمینه اخلاق، در هر سه موقعیت، تعارض چشمگیر است. بیشترین تعارض را زندانی با خودش در موقعیت خانوادگی داشته است و در ارتباط با مادر، بیشتر از پدر ناهماهنگی و دشواری نشان می‌دهد.

- در موقعیت سوم، در مجتمع، کشش و جاذبه دوستان بیش از نگاهانان است. در زمینه هوشمندی و اخلاق این وضع چشمگیرتر است. در همین موقعیت از اظهار پندار شخصی از خویشتن خود امتناع کرده است.

برداشت: پرخاشگری و خودرایی و عدم سلامت، از خصیصه‌هایی است که در تمام موقعیتها زندانی را بخود مشغول می‌دارد. با چنین پندارهایی تعارضهای او در مجتمع با نگاهانان مجتمع توجیه شدنی است، دزدی و فحشا دو فعالیت مکمل یکدیگر بوده‌اند و می‌تواند نمودی از خصیصه پرخاشگری و خودرایی زندانی باشد.

مورد ۴:

عدم هماهنگی و تعارض در پندارها:

- مجتمع برای او بیش از موقعیتهای دیگر در تعارض دارد: در موقعیتها خانواده و در جمع خواهران و برادران تعارض کمتر است.

در زمینه اخلاق، بیشترین تعارض میان پندارهای او از خودش و پندارهای اجتماعی از خود وجود دارد. چنان است که می‌پندارد دیگران او را تحقیر می‌کنند و این پندار در خصیصه "راستگویی" و "ادب" بیشتر است.

تعارض نمایان دیگر در زمینه عواطف در خصیصه "شادی" است. او خود را ناشاد و افسرده می‌یابد. در حالی که می‌پندارد که دیگران او را سرحال و خوشحال می‌دانند. زندانی خود را "نازیبا" تصور می‌کند، در حالی که دیگران در تمام موقعیتها او را زیبا می‌دانند. بیشترین

هماهنگی پندار، در زمینه رفتارهای اجتماعی است که خصیصه‌ها با ارزش "خوب" به یکدیگر نزدیک شده‌اند.

در دو خصیصه "نیرومندی" و "دقت" احساس حقارت و خود کم‌بینی می‌کند و بیش از نیمی از پندارهایی که او از خود دارد، در تمام موقعیت ضعیف و غالباً در تعارض با پندارهای اجتماعی اوست.

برداشت: ناسازگاری عمومی در تمام حالتها و رفتارها و در موقعیتهای مختلف در مراجع دیده می‌شود.

مورد ۵:

در تمام موقعیتهای پندارها هماهنگ، اما با ارزش پایین است. خویشتن را "شاد" و "رفیق دوست" می‌پندارد. ضعف اراده و عدم تصمیم‌گیری از خصیصه‌هایی است که در خود می‌یابد. برای زیبایی خود ارزش قائل نیست و می‌پندارد که دیگران نیز در این مورد او را کم بها می‌شمارند.

در خانواده خود را کم احترام و بی‌ارزش می‌بیند.

برداشت: احساس زشت و کم‌بها بودن و بی‌احترامی، بیش از خصیصه‌های دیگر در پندارهای او تعارض دارد.

مورد ۶:

تعارض و ناهماهنگی زیاد در موقعیتهای خانواده، دوستان و مجتمع تعارض با خود و با دیگران در زمینه‌ها و در خصیصه‌های مختلف:

در زمینه اخلاق برادر و دوستان زندانی، پناهگاه و مایه دلگرمی او هستند، با این همه در برابر آنها احساس حقارت می‌کند و این وضع با دوستان مجتمع کمتر است. در زمینه هوشمندی خصیصه‌ها تعارضی اندک دارد. خود را واحد تواناییهای هوشمندانه می‌پندارد.

خود را ناسالم، ناشاد می‌یابد و در جلب رفاقت و دوستی ناموفق می‌داند. خصیصه "زیبایی"، اجتماعی بودن و "احترام" بیشترین ارزشها را برای او دارد.

برداشت: متزلزل و دچار تعارضات است و بیشترین ناهماهنگی را با خود دارد. چنان است که گویی یا خویشتن در جنگ است.

مورد ۷:

پندارها ناهماهنگ هستند و تعارض کمی دارد. بیشترین تعارض را در ارتباط با پدر، بویژه مادر، نشان می‌دهد. ناهماهنگی پندارها در اخلاق، هوشمندی و عواطف بیشتر از زمینه‌های دیگر است. از رفتار اجتماعی و سلامت خود پندارهای ضعیفی دارد. برداشت: از آرامش نسبی و تعادل شکننده‌ای در ساخت شخصیت برخوردار است.

مورد ۸:

در مجتمع بیشترین تعارض در او وجود دارد. در خانواده ناهماهنگی در تمام خصیصه‌ها، بجز خصیصه‌های اخلاقی، وجود دارد. در این خصیصه‌ها هماهنگی زیاد اما ارزشها ضعیف است. موقعیت خانواده برای او تحقیر کننده و در اکثر زمینه‌ها شخصیت دوگانه‌ای را در او تثبیت کرده است.

برداشت: نمونه بارزی از دوگانگی شخصیت است. این دوگانگی گاهی در موقعیتها است، چنانکه در مجتمع پیش از خانواده تعارض نشان می‌دهد و گاهی زمینه‌ها و خصیصه‌هاست، چنان که در هوشمندی و رفتارهای اجتماعی تزلزل و تعدد عکس‌العملها بیشتر است.

مورد ۹:

احساس حقارت و خودکم‌بینی، بویژه در مجتمع، بر او چیره است. ارزشهایی که به خود نسبت می‌دهد، بدون تعارض در درجه‌ای ضعیف قرار دارد.

در پندارهای شخصی او از خودش، اندکی تعارض مشهود است. پناهگاه مطمئن برای زندانی، مادر اوست. از دیگران، بویژه اقوام و دوستان، دوری می‌کند. برداشت: نمونه‌ای از شخصیت تحقیر شده و خود کمتر بین است.

مورد ۱۰:

تعارضات شدید در موقعیت خانواده با پدر و مادر، عامل اصلی تعارض احساس حقارتی است که در پندارهای او از خودش مشاهده می‌شود. مادر، ملجأ قابل اعتمادتری برای او بوده است. در جمع دوستان، چه در مجتمع و چه در خارج از مجتمع آرامش بیشتری دارد. ارزش زیادی به خصیصه‌های "ادب"، "رفاقت" و "اجتماعی بودن" خود می‌دهد.

در زمینه هیجانها "ترس" بیش از همه برایش مساله است.

برداشت: موقعیتهای کنترل کننده خانواده و مجتمع ناسازگاریها و تعارضهای او را افزایش می دهد. بیشترین جدال را زندانی با خویشان و در درون خود دارد.

مورد ۱۱:

در موقعیتهای مختلف، در زمینه های گوناگون، پندارهای او دو بعد متمایز بخود گرفته اند: یکی در حد پایین و دیگری در حد ارزشهای بالا، تنها استثنا، در زمینه اخلاق است که دستخوش تعارض است. بویژه با پدر و اقوام دوستان در خانواده، اینها با او ناهماهنگی دارند. دوستان او در مجتمع از این قاعده استثنا هستند. دو بعدی بودن در عواطف میان شادی و ترس از یک سو پرخاشگری از سوی دیگر نمایان است. میان نیرومندی و سلامت و میان رفاقت و خودداری از دوگانگی و نوسان شخصیت ملاحظه می شود.

برداشت: دوگانگی رفتارها و تعارضهای او متمایز تا حد یک شخصیت دوگانه رشد نکرده است.

برداشتهای کلی:

روسپیان مورد پژوهش، در موقعیتهای گوناگون پندارهایی ناهماهنگی و پرتعارض دارند و غالب آنها به علت ناراحتی از گذشته و زندگی خانوادگی، محیط زندان را مطلوبتر و آرامتر می یابند. تعارضات در محیط خانواده با پدر و اقوام چشم گیرتر است. اثرات زندگی بهم ریخته و آشفته، در ساخت شخصیت آنان به صورت تعارض و ناهماهنگی پندارها مشهود است. در اینجا برگ ثبت نتایج آزمون را، متعلق به نمونه ۶ و ۱۱، نقل می کنیم. چنانکه در تحلیل اولیه این نتایج گفتیم، در نمونه ۶، تعارض و هماهنگی در تمام موقعیتهای او در تمام ابعاد دیده می شود و در نمونه ۱۱، دوگانگی و دو قطبی بودن طرحهای رفتاری و شخصیتی نمایان است. (رجوع شود به تحلیلهای داده شده)

هر دو نمونه، از زندگی آشفته و بی ثبات برخوردار بوده اند، تفاوت نمایان در ساخت خانواده آنها در این است که نمونه ۶، قوت و جابجایی پدر و مادر و عدم ثبات شخصیتهای عاطفی در جریان زندگی و در نمونه ۱۱، تسلط و قدرتهای مطلقه پدر و اطرافیان و سستی و بی تصمیمی مادر حاکم بوده است.

(۴)

ایده‌آلها و هدفها در گذشته، حال و آینده

از هدفهای آزمون شخصیت‌های سه گانه، آن بود که کیفیت و کمیت ایده‌آلها و هدفهای فرد را روشن سازد. اینها سازندگان بخش بزرگی از شخصیت است که در ارتباط با ساخت و وضع خانواده است، پاسخها نشان می‌دهد که موقعیت برونفکتی، آن طور که باید و شاید متناسب نبوده است. بهمین جهت از تحلیل یک یک آزمونها خودداری می‌کنیم، اما مجموع پاسخهای داده شده به هر یک از پرسشها، کیفیت معنی‌داری را در ارتباط با خانواده و ساخت شخصیت نشان می‌دهد. در اینجا تعدادی از پرسشهای آزمون را مطرح و پاسخها را تحلیل می‌نماییم:

پرسش ۵- وقتی پرسیده می‌شود که "آیا شخصیت‌های مورد نظر و ایده‌آل شما از بخت و سرنوشت خود راضی هستند؟" پاسخ داده می‌شود: "خیر اصلاً فکر نمی‌کنم، راضی نیست، نمی‌دانم". گاهی عمیقتر می‌شوند و پاسخ می‌دهند که: "از زندگی راضی است، ولی از سرنوشتش خیر" و با عبارتی حزن‌آمیز می‌گویند: "آلان پشیمان است و از زندگی‌اش راضی نیست"، "اصلاً" خوشبخت نشده است.

در این اظهارات، شخصیت‌هایی را می‌یابیم که نگرانی و اضطراب، احساس حقارت عمیق و ناامیدی از آینده‌ای مبهم دارند. این ابهام تقویت‌کننده تعارضها و ناهماهنگی‌هایی است که در پندارهای آنان از خویشتن وجود داشت و هر دو مشابهت و رابطه مستقیم با آشفتگی ساخت خانواده دارد، چنانست که گویی جریانی پنهانی سرنوشت اینان را در خانواده طرح‌ریزی کرده است:

پرشانی خانواده — تعارضات و ناهماهنگی‌های پندارها — اضطراب و ناامیدی.

پرسش ۶- وقتی آنها را به گذشته متوجه می‌سازیم و می‌پرسیم: "از گذشته چه می‌دانید؟" غالباً پاسخ می‌دهند: نمی‌دانم، هیچ چیز نمی‌دانم... وقتی حرف می‌زنند عباراتی تلخ به کار می‌برند: کتک زده، خوب نبوده، همیشه در خوشگذرانی و عیاشی بوده، گذشته تلخی داشته... مادر و پدرش دعوا کرده‌اند... از خانه رانده‌اند، دست به خودکشی زده...

مکانیسمهای دفاعی انکار، نفی، فراموشی نسبت به گذشته، تلاشهای اضطراب‌آلود و پرخاشگرانه زن‌روسی را نشان می‌دهد. بدین ترتیب، اینان میان گذشته‌ای تلخ و آینده‌ای مبهم

و نامعلوم به سختی تعادل خود را نگه می‌دارند. در باریکه‌ای حرکت می‌کنند که در یک طرف آن پرتگاه و در طرف دیگر تاریکی است.

گذشته حال آینده

تلخ و پرخاشگرانه ← اضطراب و ناامیدی ← مبهم و نامعلوم

پرسش ۷- در این موقعیت اضطراب‌آلود و ناامید، وقتی می‌پرسیم: "آیا آرزو و خیالی در سر دارد؟" پاسخ این است که: "نمی‌دانم ... یا با اندکی تامل می‌گویند: می‌خواهند ازدواج کنند. سر و سامان بگیرند، خوشبخت باشند..."

بزرگترین شکست و مهمترین آرزوی بربادرفته زن روسپی، عدم موفقیت در ازدواج و امروز در تردید است چه کند؟! در زندگی تلخ گذشته، جای روشنی برای خود نمی‌بیند، به عبارت دیگر، ساخت شخصیت روسپی بدون آرزو و خالی از امید است.

پرسش ۹- در چنین حالی وقتی از آنان می‌پرسیم: چه احساسات و عواطفی دارید؟ خود را چنین تعریف می‌کنند: "ما مهربان، مهمان‌نواز، زود رنج، خوش اخلاق، دلسوز، خیلی مهربان... هستیم. از آنجا که این صفات را غیرمستقیم به شخصیهایی نسبت داده‌اند که نقش پدر و مادر را برای آنها داشته‌اند، می‌توان گفت که در لحظه اضطراب‌آلود و ناامید زندگی فعلی، روسپی زندانی از دیگران می‌خواهد که با او مهربان، خوش اخلاق، دلسوز باشند و مهمان‌نوازی کنند... مکانیسم واپس‌گرایی و کودک شدن، در زندان امری عادی است و در اینان به نحو اخص وجود دارد. او می‌خواهد کودکانه از او مواظبت کنند و از گناهانش با مهربانی و از سر دلسوزی درگذرند... چنین وضعی برای رهایی از فشار اضطرابی است که با آن دست به گریبانند:

موقعیت رنج‌زاس — حالت هیجانی — مکانیسم جبرانی

شکست در ازدواج ← اضطراب و ناامیدی ← عدم تشکیل خانواده

نمودار فوق، جریان یک فیلدبک و یا دور و تسلسل پیوسته روانی را در درون زن روسپی نشان می‌دهد. آنچه را که او می‌کوشد به عنوان مکانیسم جبران و رهایی بخش بکار برد، خود بخود موجب تقویت و تشدید اضطراب او می‌شود. همین امر به طور ناخودآگاه عامل

بازدارنده از قبول پیشنهادهای ازدواج است و نشانگر آن است که ازدواج نمی‌تواند پیشنهاد هایی شفاف‌بخش و علاج خوبی برای درمان روسپی باشد.

پرسش ۱۲: تردید و تعارض در تمام کارها، از ویژگی‌های ساخت شخصیت زن روسپی است در برابر پرسش: آیا هدف‌تان یکی است؟" پاسخ می‌شنوید که: "خیر نمی‌دانم، یکی نیست، او نمی‌تواند بر یک یا چند نقطه ثابت تکیه کند، "ولگردی، به معنی سرگردانی و حیرانی، بی‌تصمیمی، تغییر رنگ و محیط دادن. از ویژگی‌های شخصیت اوست. شخصی متزلزل و چند دل است که بیش از همه چیز نمایشگر موقعیت متزلزل خانواده است.

پرسش ۱۴- وقتی پرسیده می‌شود که "شخصیتهای ایده‌آل شما دوست دارند که با هم باشند؟" پاسخ داده می‌شود که: خیر از هم نفرت دارند... خیر آنها با هم ضد هستند... خیر هیچکدام همدیگر را تحمل نمی‌کنند، کلاً یکدیگر را دوست ندارند... این عبارات بسار دیگر بازتاب رنج‌زا و پرخاشگرانه تضادهای خانواده را در ساخت شخصیت زنهای روسپی نشان می‌دهد.

در پاسخهای بعدی، این نکته تایید می‌شود که: ایده‌آلها و آرزوهای آنها در لحظات آزادی و خلوت زندگی، کشیدن تریاک، خندیدن، برنامه‌خوشی و مشروب، سرسره هم گذاشتن، فریب دادن یکدیگر، بازی قمار، شاهد بدبختی یکدیگر بودن... است و در مواردی نیز گویی آنقدر دردناک و شرم‌آور است که مکانیسم دفاعی انکار و نفی حاکم است:

نمی‌دانم، هیچ چیز، این را درک نمی‌کنم!

پرسش ۱۷- آدمکهای ایده‌آل و شخصیت‌ساز روسپی، "نسبت به یکدیگر بدبین هستند." "پشتشان را بهم می‌کنند، به یکدیگر اعتنا نمی‌کنند، اخلاق بد نشان می‌دهند، غیبت مردم می‌کنند... آنقدر بد و شرم‌آورند که باید "سکوت کرد" و باید گرفت "نمی‌دانم".

پرسش ۱۸- آنچه در میان آنها ممکن است اتفاق بیفتد، کنک‌کاری، دعوا، بی‌اعتنایی و سکوت است. زن روسپی غالباً در برابر صحنه‌هایی که مربوط به روابط شخصیت‌های ایده‌آل و نزدیکان اوست، یا پرخاشگر است و یا ساکت و شرمناک است.

پرسش ۱۹- هنگامی که به آینده می‌نگرد، آن را: "روشن نمی‌بیند، همه چیز خیلی بد است، تباه شدنی است، جدایی و تفرقه است، بدبختی است، تیره تیره است، مرگ است، تا ابد، بد است. روز بروز بدتر می‌شود... نه دنیا دارد و نه آخرت...".

(۵)

دنیای رویاها و بیداری‌ها

زندگانی درونی و ساخت خودآگاه و ناخودآگاه شخصیت هر زندانی، در جریان پیوسته‌ای از عواطف، آرزوها، رنجها، کابوسها، دردها، خیالات گذشته و آینده و ارتباطهای درهم ریخته... شکل می‌گیرد و در غالب رفتارها و تخیلات خواب و بیداری تجسم می‌یابد. آهنگ زندگی او در خواب رفتن و بیدار شدن خلاصه می‌شود:

بیداری صبحگاهی → خواب بعد از ظهر → بیداری بعد از ظهر → خواب شامگاه

اگر دو دوره خواب رفتن را نقطه ثابت این جریان تصور کنیم، خواب شامگاه به علت طولانی بودن نسبی آن از اهمیت بیشتری برخوردار است، پرسش ما این است که در این ساعات چه می‌گذرد؟ ساعاتی که "بودن ناآگاه" انسان مطرح است، چگونه است؟ هر دوره خواب به عنوان میدان عمل فعالیت آزاد "ناآگاه بودن" با مقدمه‌ای شروع می‌شود که لحظات پیش از خواب است و تا لحظاتی ادامه می‌یابد که دوره بعد از بیداری است

قبل از خوابیدن	خواب	بعد از خوابیدن
تخیلات و توهمات	دنیای رویاها و بودن ناآگاهانه	تاثرات و احساسات
زمان: از ۱/۴ تا ۳ ساعت	از ۲ تا ۶	از ۱/۴ تا خواب دوباره

زمان هر قسمت، براساس اظهارات زندانیان برآورد شده است. در یک مصاحبه بالینی کم و بیش طولانی، تلاش شد تا به زندانی امکان دهیم از اسرار این دوره پرسه بردارد. فرض این است که آنچه در پس پرده و در این لحظات می‌گذرد، واقعیت‌های درونی و بخش حساس و شکننده شخصیت زندانی است که طی تجربه‌های گذشته او شکل گرفته است:

تجربه‌های خانوادگی → سازمان یابی شخصیت → تجلی و تحقق شخصیت

زندگانی در زندان امکان داده است که شخصیت تشکل یافته، با تمام عقده‌ها و زخمهایی که با خود داشته است، نمایان گردد. در اینجا نخست دو مثال را نقل می‌کنیم، سپس به تحلیل داده‌های آزمون‌ها می‌پردازیم:

مثال ۱، نمونه ۶:

"قبیل از خواب": با ده نفر دیگر در تخت دو طبقه در طبقه دوم می‌خوابد. زندانی معتقد است که چون از حق و مسائل هم‌خوابی‌های خود گفتگو و دفاع می‌کند، بانگهبانان و اداره‌کنندگان اختلاف دارد. یک دوست دختر دارد که متهم است از او سواستفاده می‌کند (روابط جنسی نیز ذکر شده...)

ساعت ۲۰ تا ۲۲، خواب زندانیان است، در این فاصله در رختخواب دراز می‌کشد (اگر اختلافی نداشته باشد)، به مادر و بچه‌های خواهر فکر می‌کند، به جنگ و حوادث جنگی فکر می‌کند...

در خواب: هنگام خواب، دوستانش گفته‌اند که حرف می‌زند، جیغ می‌زند (مرا ببرید، آه مادرم کجاست... (ترکی حرف می‌زند)، بعضی اوقات گریه می‌کند.

خوابها: خواب می‌بیند که:

- مادر برای دیدن او آمده است و ناراحت است...
- در خندق افتاده و مارها دوروبر او جمع شده‌اند...
- توی بریبابان تنها مانده است...
- با افراد مجتمع لجبازی کرده است و همه می‌گویند باید اعدام شود...
- شوهر قاچاق فروش خود را کشته است... (از بیان این خواب ناراحت می‌شود).
- شوهر معمولی دارد که آمده او را به زور ببرد...
- از بلندی پرتش می‌کنند، از خواب می‌پرد...
- در گرداب افتاده، چرخ می‌زند، تا بالای کوه می‌رود، گرداب او را از مادرش دور می‌کند...

بعد از خواب: دلشوره دارد، وحشت زده است. صبح کسل و خسته است... (زندانی، راحت و هوشمندانه سخن می‌گفت...)

مثال ۲، نمونه ۱۱:

قبل از خواب: در اطاق ۲۵ نفری، تختها سه طبقه و دو طبقه است، در طبقه دوم می‌خوابد، از ساعت ۲۰ به رختخواب می‌رود، تا ساعت ۲۲ که خاموشی زده می‌شود، بیدار است. گاه‌گاه با هم تختی‌ها بگو مگو می‌کند. بلافاصله خوابش نمی‌برد، بیشتر به فکر پدر و مادر و عدم توجه به نصیحتهای آنهاست، خوابش سنگین است. به طوری که باید صدایش بزنند. بعد از نماز که می‌خوابد، دیر بلند می‌شود... قبلاً در خواب حرف می‌زده، جیغ می‌زده، مدتی است آرامتر است...

خوابها: خواب می‌بیند که:

- در حال رفتن است، ناخواهریش را می‌بیند، خود را از ماشین پرت می‌کند، پیش او می‌رود، گریه می‌کند، می‌پرسد مادرم کو، مادرش در ماشین بوده و رفته...
 - با دایی پیش خواهرم رفته‌ام، دارند گریه می‌کنند: تو کجایی؟! دنبال گشته‌ایم.
 - شوهرم بود، دوستش نداشتم، مادر و پدرم به زور مرا به او دادند، بچه‌دار شدم، خاله‌ام و ناخواهریم کارهای خانها را می‌کردند و نمی‌گذاشتند بلند شوم...
 - پدر و مادرم همه لباس سبز پوشیده بودند، من لباس سفید پوشیده بودم...
 - دو دایی اندرم آمدند (اول بزرگ، بعد کوچک)، گفتند می‌خواهند ازدواج کند؟ گفتم نه قسم می‌خورم، (خیلی خواستگار برایم آمده) یک مرد بود، زن و بچه داشت پدر گفت این بهتر است، دیگران پدرم را نصیحت می‌کردند، عمویم آمد با پدرم جر و بحث کردم...
 - از خانه بیرون آمدم، با خاله‌ام، لباس برداشتیم، برای خواهر اندرم چیزی خریدم (نخود، خیار، یک روسری، هندوانه، یک پیراهن...) برای یادگاری پس از مرگم... رفتیم در کارگاه قالی‌بافی روسری و پیراهن سیر را به او دادم... گریه کردم، ولی مادرم نیامده بود...
 بعد از خواب: در ابتدا احساس راحتی می‌کند... تا لحظاتی بعد که اختلافهای او با زندانی‌ها از سر گرفته می‌شود (زندانی حساسیت زیاد نسبت به پدر و مادر نشان می‌دهد- لحنی ساده‌لوحانه دارد...)

قبل از خواب: خوابگاه کانون تعارضات:

زود به خواب نمی‌روم، به بچه‌هایم و پدر و مادرم فکر می‌کنم... تا ساعت ۱ بعد از نیمه شب بیدارم... تا ساعت ۱۲ بیدارم، بافندگی می‌کنم... فکر خانواده‌ام هستم... بیشتر به مادرم فکر می‌کنم...

هیچیک از زندانیان اظهار آرامش قبل از خواب نکرده‌اند. دنیای تخیلات آنها دستخوش تصوراتی است که در اطراف خانواده دور می‌زند. "مادر" هسته اصلی آروزها و خیال‌پردازی‌های آنهاست. در حالی که غرق در دنیای گذشته می‌شوند، برخی از آنها گریه می‌کنند. بیشتر جبر و بحثها، جدالها، بگومگوها، جیغ‌زدنها، دست به گریبان شدن‌ها در ساعات قبل از خواب است، چنین مینماید که محیط شلوغ خوابگاه (۱۲ تا ۲۴ نفر در تخت‌های دو طبقه و سه طبقه) زندانیان را به صورت اشباح پرخاشگر به جان یکدیگر می‌اندازد و زندان عرصه بروز و تحقق نوروهای آنان می‌شود. لحظاتی است که فضای خوابگاه به صورت کابوسی تشنج‌آمیز درمی‌آید. نقشهای پرتعارض آزار دادن و آزار کشیدن (تجلیات رفتارهای ساده و مازوشیسم) به عهده بازیگران مضطرب آن نهاده می‌شود:

برخی نقش مادر را به عهده می‌گیرند، مادرانی که می‌خواهند فرزندان کوچکتر خود را تنبیه کنند. برخی با حسادت و رقابت کودکانه برای جلب نظر مادری سلطه‌گر و کینه‌توز به جان بکدیگر می‌افتند، تعدادی اختیار از دست داده‌اند، تحمل هیچ‌گونه رابطه محبت‌آمیز و یا نگاه بی‌تفاوت را نمی‌کنند. به اعتراض، ابراز کنایه، اتهام می‌پردازند. بازیگران این درام، پس از ساعتی ظاهراً آرام می‌گیرند و سرپوشی موقت بر دیگی جوشان و پرغلیان نهاده می‌شود و روپوشی از تاریکی بر آن می‌کشند.

در خواب: اجسادى که با خود در نبردند:

وقتی فضای خوابگاه خاموش و تاریک می‌شود، چنانست که گویی اجساد این خفتگان حیاتی مجدد می‌یابد: صدای مرموز گرفته‌آنهايي که در خواب حرف می‌زنند، خش خش بال شکسته‌أی را ماند که از غلت زدنهای مکرر و بی‌وقفه زندانی‌ها به گوش می‌رسد. گاه گاه صدای بلند حرف زدن، جیغ کشیدن و از خواب پریدن، عده‌أی را بیدار می‌کند. در تاریک روشن شب، بدن‌ها بهم می‌پیچد، از سر کم صبری و عصبانیت ناسزایی در فضا طنین می‌اندازد. سرانجام خاموشی برای تجدید تشنج حکم‌فرما می‌شود.

زندانیان محیط زندان و فضای خوابگاه را سخت و بی‌رحم ترسیم کرده‌اند. با اینهمه بررسیهای فعلی ما نشان می‌داد که پندارها و تصورات زندانی در موقعیت زندان تعارض و ناهماهنگی کمتر از محیط خانواده و جمع دوستان برادران و خواهران دارد. خانواده تشنج‌زاتر و پردردسترتر از محیط زندان بوده است؟! زندانی برای مقاومت و تحمل در برابر ناملايمات، خانواده را به عنوان معیار به کار می‌برد. ارزشها و روابط خانوادگی در گذشته، به عنوان یک

عامل سازنده و تشکیل دهنده ساخت شخصیت او درآمده است: به کمک آن به مقایسه و سنجش می‌پردازد و قبول و رد می‌کند.

در خواب: کابوسها:

لحظات تشنج‌زای قبل از خواب، در حوادث وحشت‌انگیز کابوسها ادامه می‌یابد، خواب دیدم که:

"از ساختمان بلند پرت می‌شوم، می‌خواهند خفه‌ام کنند... در خندق افتاده‌ام، مارها دروبرم جمع هستند، توی بریبایان هستم... از روی پله‌ها پرت می‌شوم... از روی بلندی هولم می‌دهند... وسط منجلاب‌گیر کرده‌ام... از کوه پرتم می‌کردند... خودکشی می‌کردم، جیگرم بیرون می‌ریخت و می‌گفتم خدا را شکر، راحت شدم... آتش پرزغال سیاه، عده‌ای مرا روی آتش انداختند، دیدم جهنم است... در گردابی افتاده‌ام که مرا از مادرم دور می‌سازد..."

کمتر زندانی است که کابوسهایش را حکایت نکند. پرتگاه، آتش، مار، گرداب، منجلاب... به طور سمبلیک نمایانگر دلهره‌ها و تشویش آنهاست و نشان می‌دهد که تشنجات بی‌وقفه و پرخاشگریهای بی‌اختیار آنها، چگونه از احساس وحشت عمیق زن بودن و از سرکشی‌های همجنس‌گرایی حکایت می‌کند.

روایهای مادر: تصویر ناخوش‌آیند از "مادر بد" و طرد شده دارند.

در روایهای آنان تعارض عمیق عاطفی نشان داده می‌شود. خواب دیدم: "پیش مادرم هستم... با مادرم به زیارت رفته‌ام... مادرم مریض است، گریه می‌کنم... به مادرم التماس می‌کنم مرا از اینجا ببر، مادرم از من تقاضا می‌کند بروم به دیدارش... مادرم به من لباس می‌دهد، در خواب حرف مادرم را می‌زنم، گریه می‌کند... پرسیدم: مادرم کو، مادرم در ماشین بود و رفت... پدر و مادرم مرا به زور به او دادند... اما گفتند: غصه نخور انتقامت را از مادراندرت می‌گیریم... مادرم تصادف کرده و زخمی شده بود... مادرم فوت کرد، در حالت گریه از خواب بیدار شدم... مادرم آمده و ناراحت است... در گردابی افتاده‌ام که مرا از مادرم دور می‌سازد... مادرم مریض است می‌گوید: بیا توی خانه ما... در روایها، خوبی و بدی مادر بیانگر تعارضهای عمیق عاطفی، اجتماعی و جنسی زندانی است."

روایهای پدر: طرد و تعارض با پدر، با همان حدت است که درباره مادر بود:

خواب دیدم که: "پدرم در گوشه اطاق گریه می‌کند... پدرم مرده است، پدرم از بشقاب، غذا به دهانم می‌گذاشت... پدر و مادرم مرا به زور به شوهرم دادند... در خانه پدرم حادثه‌ای اتفاق افتاده است... دیگران پدرم را (بخاطر ازدواج من) نفرین و لعنت کردند..."

در خانواده (خواهران و برادران):

خواب دیدم که: "در خانواده‌ام یکی فوت می‌کند... برای افراد خانواده گریه می‌کنم، اطاق شلوغ و بهم‌ریخته است... از خانه فرار کردم، برادرهایم مرا گرفتند و زدند، پدرم، برادرهایم را سرزنش می‌کرد... به خانه برادرم رفته‌ام (هفت سال است که قهرم) می‌گوید: اگر بیاید، او را می‌کشم، کلت درمی‌آورد مرا بکشد. فرار می‌کنم، با اتومبیل دنبالم می‌کند..."

در رویاهای زنان بسیار کم از "خواهر" سخن گفته می‌شود، وحشت از برادر، پس از پدر رایجترین جریانی است که در درون آنان می‌گذرد. کانون خانواده همیشه آشفته و درهم ریخته است و تجسم گویایی از واقعیت‌های گذشته آنها است.

فرار:

خواب می‌بینم که: "یکی به من گفت: بیا فرار کنیم، می‌گفتم توبه کرده‌ام... از خانه فرار کردم، آدم وحشتناکی دنبالم می‌کند، ولی قدرت فرار ندارم، داد و بیداد می‌کنم... برادرم کلت درآورده مرا بکشد، فرار کردم... از خانه فرار کردم، برادرهایم مرا می‌زدند... "فرار به طور سمبلیک، سقوط و نیاز به مورد توجه بودن است. وسوسه آن هنوز هم در رویاها ظاهر می‌شود، گزارشات مجتمع حاکی از آن است که عده‌ای از آنان از فرصتهای داده شده استفاده کرده، فرار را بر قرار ترجیح داده‌اند، تکرار فرارها از علائم بیمارگونه تجلی اضطرابهای آنها است.

ازدواج:

خواب می‌بینم که: "توی عروسی هستم، سفره می‌اندازند... شوهرم آمده بود که آشتی کنیم، من نخواستم، بچه‌ام زیر ماشین رفت، بیمارستانش را گم کرده بودم... شوهرم آمده بود که بچه را به او بدهم، ولی نمی‌دادم... با کسی که دوست دارم هم آغوش می‌شوم، شوهر قاچاق فروشم را کشته‌ام، شوهر معلولی داشتم که آمده است مرا به زور ببرد... ازدواج کرده‌ام، نان و پنیر دستم بود، می‌رفتم خانه مامانم... با پسرخاله‌ام می‌خواستم ازدواج کنم. چادر مشکلی برایش خریدند که از خواب بیدار شدم... خیلی خواستگار آمده بود که قبول نکردم. یک مرد زنده‌دار آمده بود، دیگران پدرم را لعنت و نفرین می‌کردند... شکست و ناخواهان بودن امری عادی

است. آزمون داستانهای تکمیل کردنی که تحلیل آنها را در فصل بعدی آورده‌ایم، وجود عقده‌های ناخودآگاه را در زنان زندانی به صورتهای مختلف تایید می‌کند، ناتوانی آنان در توقف و تثبیت بر یک مرد، نمودی از تعارضات شدید شخصیتی و خانوادگی است. بویژه تعارضاتی که با مردان خانواده دارد.

روایهای مذهبی:

خواب دیدم که: "امام نماز آیات را به من یاد داد... گفتم: وقتی می‌ترسم چه کنم؟ گفتند: نماز آیات را بخوان... امام در حدود کاظمین... امام را می‌بوسم آقای خوبی در کنار امام به من گفت: هیچ وقت ناامید نشو... می‌خواهم با شخص سفیدپوشی صحبت کنم، نمی‌توانم صحبت کنم و حاجت خود را بخواهم... با مادرم به زیارت رفته‌ام... از امام رضا تقاضای بخشش داشتم..."

سمبلهای مذهبی نمایانگر کیفیت، استحکام و یا عدم استحکام "من برتر" و ایده‌آلهای من و من‌های ایده‌آل است. در مجموع، ارزشهای مذهبی در اینان شکسته و کم است. روایهای آنان بیشتر دستخوش تعارضات و کابوسهای جنسی است، امر و نهی‌ها و یا پناهگاههای آرامبخش مذهبی، شخصیت درهم‌ریخته، ناشی از درهم ریختگی خانواده و درهم ریختگی خانواده، معلول بی‌اثر و درهم‌ریختگی ارزشهای مذهبی است.

درهم‌ریختگی روابط → بی‌اثر بودن ارزشهای

هم‌زندانی‌ها:

خواب دیدم که: "وسط منجلاب گیر کرده‌ام. افراد زندانی مرا احاطه کرده‌اند و مرتب مسخره‌ام می‌کنند، زبان در می‌آورند، دستها را حرکت می‌دهند، دلقک بازی در می‌آورند... با افراد مجتمع لجبازی کرده‌ام، می‌گویند که دلم می‌شکند، با آنها دشمنی می‌کنم." دوستان زندانی و محیط زندان توهمهای حسادت، رقابت و ارتباطات جنسی - بیمارگونه را تحقق می‌بخشند، با این که زندانی در مجموع بودن در مجتمع را پناهگاهی امنتر از بی‌پناهی بیرون می‌یابد، اما مکانیسمهای ناخودآگاه و پراضطراب محیط خانواده و ارزشهای ضعیف "من برتر" و سمبولهای اجتماعی و مذهبی آن، صحنه‌های ترس‌آلود و پرخاشگرانه گذشته را تجدید می‌کند.

پس از خواب، وقتی بیدار می‌شوم: سردرد دارم، زیاد داد می‌کشم، بلند بلند گریه می‌کنم، می‌خواهم به کسی بپریم، حرفهای بد می‌زنم، فحش می‌دهم، اگر چاقو داشته باشم، می‌خواهم به کسی بپریم، روزها دراز می‌کشم، ولی خوابم نمی‌برد... صبحها کسل هستم، ناراحتم، احساس تنهایی می‌کنم، کسل هستم، می‌خواهم شاد باشم، ولی نمی‌توانم... در فکر خانواده و فقیر شدن آنها هستم و مرتب گریه می‌کنم، خیلی ناراحت هستم تا تلفن نکنم ناراحت هستم... صبحها خوب هستم، اما بعد از ظهرها بعد از بیدار شدن، می‌خواهم دست به خودکشی بزنم... می‌نشینم گریه می‌کنم... حالت دیوانه‌وار دارم، کسی نمی‌تواند با من حرف بزند، سر آنها داد می‌زنم، بچه‌ام را می‌زنم... کسلم، خسته‌ام، می‌خواهم باز هم بخوابم، مثل این که اصلا نخواستیدم، بعضی اوقات روز، هم می‌خواهم... دلشوره دارم، وحشت دارم، صبح کسل و خسته‌ام...

احساس کسل، خسته و عصبانی بودن،... را در مجموع حالات این دسته از زندانیان نشان می‌دهد. این وضع را در خانواده نیز داشته، می‌توان گفت که خانواده به چنین بیماری دچار بوده است. آنچه در دنیای درون اینها می‌گذرد، انعکاسی از حوادث و حالاتی است که در خانواده بر آنها گذشته است.

(۶)

زمینه‌های ناخودآگاه و ساختهای عاطفی

آزمون داستانهای تکمیل کردنی برای پی بردن به خصایص ظاهری نوروهای فرد، عقده‌ها و مکانیسمهای ناآگاهانه شخصیت اوست، در اینجا به تحلیل پاسخهای جمعی یک یک داستانها می‌پردازیم:

تمایلات و ترسها. در داستان اول، پرسش این است که زنی روسپی چه می‌خواهند؟ چه آرزوهایی دارند و نگران چه هستند؟

پاسخهای داده شده نشانگر آن است که: آینده بیش از همه چیز برای زن روسپی تاریک و ناامید کننده و دلهره‌آور است. محتوی آن چیزهایی است که زندانی از دست داده است: انسانها، حوادث و صحنه‌های آشنایی که می‌توانسته‌اند آرامش و سلامت ببار آورند، مایه نگرانی گشته‌اند، یکی می‌خواهد که پدر یا همسرش از سفر بیاید، یکی آرزو می‌کند به عروسی و مراسم ازدواج دعوت شود، یکی چشم به راه کسادویی و یا رسیدن یکی از اقوام است و

بالاخره یکی در آرزو آمدن فرزندی، خرید خانه و پرداخت بدهی خود است، اما اینهمه بر باد رفته است. در داستان دوازدهم که برای کنترل پاسخها آورده شده، زمینه اصلی تمایلات و آرزوها داشتن فرزند و زندگی سعادت‌مند است. جبران کمبودهای زندگی گذشته، برای او رویای خوش زندگی امروز اوست:

"محروم بودن" و — آروزمند زندگی و — شکست در "داشتن" — بیمناک و ناامید —
 "نداشتن" فرزند خوب "بودن" — فرزند و زندگی سعادت‌مند — "بودن" از آینده خوب کودکی
 شخصیت زندانی میان "داشتن" و "نداشتن"، "بودن" و "نبودن" در نوسان است و این بار
 بازتاب دلهره‌انگیز لحظات خوبیها و بدیهای ناپایدار و متزلزل زندگی خانوادگی است.

تملك و سماجت:

چیزهایی که در ارتباط با نیازهای زنانه زیبایی است، بیش از همه چیز در قلمرو تملك آنها قرار می‌گیرد. احساس مالکیت همیشه با سماجت و تصاحب مطلق همراه نیست، اما وسایل آرایش، انگشتری، پیراهن، وسایل آشپزخانه... و هر چیز زیبای دیگر جاذبه خود را حفظ کرده است و آنها را از خود دور نمی‌سازد و به نزدیکترین کسان خودش نمی‌دهد، دلهره کم داشتن یا نداشتن، خست را در آنان تقویت می‌کند. احساس این که آنچه را که دارند به دیگران بدهند، به حدی رنج‌آور است که برخی را مضطرب و گریان می‌سازد. با این همه پدر و شوهر در شرایطی که امیدی به جبران باشد، شاید جنس مرد برای آنها این کشش را دارد که همه چیزهای زیبا و دوست داشتنی را نثارش کنند و این همان است که اتفاق می‌افتد و تا خودباختگی و "خودفروشی" می‌رسد.

داستان یازدهم که تثبیت یا عدم تثبیت به یکی از والدی را ارزیابی می‌کند، نشانگر آن است که نه پدر و نه مادر نتوانسته‌اند او را از خود (داشتن) و یا خود را از او "بودن" سازند، ناچار "احساس ناراحتی می‌کند، بر سر دوراهی قرار دارد... غم تنهایی دارد... برای گریز از لحظات پرتنش "داشتن" و "نداشتن"، "بودن" و "نبودن"، پا به فرار می‌گذارد، به آغوش این و آن پناه می‌برد، می‌خواهد کلفتی کند.

شخصیت دو پهلو و حالت خودآزاری و دگرآزاری: در داستان چهارم، پدر، مادر، شوهر توهم دائمی گناهی هستند که مرده‌اند. آنها، بویژه پدر، باید مرده باشد، نباید بمیرد، نباشد،

وجود او دلهره انگیز است. بخشش همه چیزهای زیبا به او، برای فرار و یا سرپوش گذاشتن بر اضطراب است. پرخاشگری نسبت به او مصداق بارز نوسان تعارض آمیز عشق و کینه است. زن روسپی به شدت از شخصیت دو پهلو رنج می‌برد. او در دنیای خست و بخشش، کینه و عشق، حسادت و گذشت درگیر است. روابط اودیپی با علائم بیمارگونه آن در ساختمان شخصیت او فعال است. روابطی که در کانون خانواده آشفته بهم خورده و بیمار بوده است:

آشفته‌گی روابط خانواده — روابط بیمارگونه اودیپی — دو پهلو و متعارض بودن شخصیت

نگرانی‌ها در رویاها:

مریض شدن اقوام، رسیدن بلا، آمدن درد، نابودی خانواده، صدمه و مرگ بچه، جدایی از شوهر، کشت و کشتار، سقوط از سربالایی، ارتکاب گناه، مرگ یکی از افراد خانواده و...، حوادثی که نگرانیها و اضطرابهای خود را با آنها بیان می‌کنند.

داستان پنجم (پرسش برونفکتی رویاهای بد و تکمیل کننده اطلاعاتی که در داستانهای قبلی به دست آورده‌ایم) تمام افراد خانواده مورد نفرت و انزجار زن روسپی هستند و در این میان وجود بچه بیش از همه دلهره انگیز است. با فرزند همانندی می‌کند و رنجهای گذشته را در میان توهمهای کودکی تجدید می‌نماید. بازگشت به زندگی پر تعارض و اضطراب‌انگیز است و گریز از آن با کشت و کشتار و مرگ و نابودی افراد خانواده میسر است:

اندیشه فرزند — بازگشت به کودکی — توهم بازگشت به خانواده — دلهره و تعارض — کشت و کشتار و مرگ و نابودی فرزند

زمینه اصلی سرمایه‌گذاری پرخاشگرانه زن روسپی، خانواده است. تنبیه خود: "کاربد، خدا، مرگ، جدایی از شوهر، گناه و..." توهمهایی است که زن روسپی برای تنبیه خود و سرزنش خویشتن انتخاب می‌نماید.

کار بد و گناه — خدا و مرگ — ترس — سرزنش و تنبیه خود

تعبیر او از "گناه"، بیشتر با "خطا" و "کار بد" است و کمتر به "خدا" و یا سمبلهای مذهبی تکیه می‌کند. کمبود و ضعف اعتقادات مذهبی در کانون خانواده، بار دیگر چهره خود را از لابلای این توهمها نشان می‌دهد.

رقابت و حسادت: احساس حسادت و رقابت به شدت بر وجود زن روسپی حاکم است. از هر امتیاز و هر چه که متعلق به برادر و یا خواهر بشود، رنجیده می‌شود، وجود اینها برایش قابل تحمل نیستند. آنچه در خانواده گذشته، بر این احساس دامن زده است.

ساخت خانواده

ساخت شخصیت

نامنی خانوادگی → حسادت برادران و خواهران → حسادت به دیگران → بی‌میلی به تشکیل خانواده

حسادت رقابت‌آمیز، کشش فزاینده و محرک اصلی برای تصمیم‌گیریها و انتخابهای آنها است. بی‌میلی به تشکیل خانواده، معلول طبع زیادت‌طلبی‌های حسادت‌آلود و دلهره‌های ناشی از آنهاست.

جانشین مادر: داستان نهم، صحنه عروسی و توهم هم‌آغوشی آنها را با والدین برمی‌انگیزد: اضطراب جانشین مادر شدن و توهم زناشویی مادر و پدر و گاهی با شرم و بیشتر با همانندسازی و بی‌پروایی همراه است. می‌خواهم مثل پدر و مادر باشم، منم می‌خواهم عروس شوم، می‌خواهم به سادگی ازدواج کنم، فکر نکنید که پررو و بی‌حیا هستم... می‌خواهم مثل پدر و مادر خوش باشم... نمی‌خواهم بفهمم بینشان چه گذشته...
در اینجا با یکی از عمیقترین توهمهای آدمی سروکار داریم که در زنان روسپی بی‌پرده با آن مواجه شده‌اند. اضطراب ناشی از این توهم، در سرگردانی و همسرجویی تجلی می‌کند. شرم نمی‌تواند مکانیسم دفاعی قابل اطمینانی باشد.

اضطراب از هم‌آغوشی با والدین → ضعف و شرم → ماجراجویی عاشقانه → بی‌بندوباری

داستان دهم، ارزش سمبلهای مذهبی را مطرح می‌سازد که روی هم نشانگر آن است که این سمبلها را کنار گذاشته شده‌اند. قبلاً نیز با این وضعیت برخورد کرده‌ایم، اجازه شوهر... مشکل داشتن... کار زیاد داشتن... گرفتار بودن... دوست نداشتن... وقت نداشتن... بدبخت و فلج بودن... زن بد بودن... "مکانیسمهای دفاعی هستند که زن روسپی در برابر بساید و نیایدهای مذهبی می‌سازد تا از تعارضهای اضطراب‌انگیز رهایی یابد.

(۷)

پایان یک راه و آغاز راهی دیگر

ساخت خانواده و شخصیت بزهکاران روسپی:

بارها از خود پرسیده‌ایم که: میان سازمان خانواده و ساخت شخصیت بزهکاران چه رابطه‌ای است؟ آیا روسپیگری معلول ساختمان و ترکیب خاص خانواده‌هاست؟ چه خانواده‌ای با چه وضعیتی می‌تواند چنین حاصلی داشته باشد؟! آیا ساخت شخصیت را عوامل و یا ترکیبات ویژه‌ای تشکیل می‌دهد؟

نه در بخش نخست و نه در این بخش، ما نکوشیده‌ایم تا از ساخت خانواده و یا ساخت شخصیت و بالاخره مفهوم بزهکاری و روسپیگری تحلیلی نظری به دست دهیم. اعتقاد بر این بود که پاسخ این مفاهیم، در واقع مجهول اصلی پژوهش ماست: ما نمی‌دانستیم ساخت خانواده بزهکاری روسپی چگونه است؟ ما نمی‌دانستیم ساخت شخصیت کسانی که به روسپیگری کشیده می‌شوند، چه کیفیتی دارد؟ و در نتیجه نمی‌دانستیم که میان این دو سازمان ظاهراً جدا از هم چه ارتباطی برقرار است...

اکنون که به انتهای یکی از بخشهای پژوهش خود رسیده‌ایم، پرسشهای نخستین را دوباره مطرح کردیم، پرسشهایی که در سراسر این بخش کوشیده‌ایم تا پاسخی برای آنها پیدا کنیم، در پایان راه از خود می‌پرسیم: آیا پژوهش ما مفهومی تازه از ساخت خانواده و ساخت شخصیت روسپی به دست داده است؟ آیا ما به نظریه و اندیشه‌ای رسیده‌ایم که بتوانیم به دیگران اعلان کنیم و پیشنهادی برای تفکرات و پژوهشهای آینده ارائه دهیم؟ قدری بلند پروازی می‌کنیم از خود می‌پرسیم که آیا در این پژوهش صاحب نظریه و طرح تازه‌ای شده‌ایم؟ آن چیست؟ چگونه است؟!...

برای پاسخ به این پرسشها از خواننده پر صبر خود می‌خواهیم یکبار دیگر با ما مجموع این بخش را ورق بزنند و فصول آن را از نظر بگذرانند، شاید با پیش‌گذاردن پرسشها، بتوانیم پاسخی برای آنها بیابیم...

فصل اول، نمونه‌هایی از خانواده‌های روسپی را نشان می‌دهد و از رویدادها، تعارضات و ناهماهنگی‌های آنان سخن می‌گوید. به بررسی ماجراهایی که در آنها گذشته، پرداخته و

عواملی را که می‌توانسته است در سرنوشت روسپی موثر باشد، پرداخته است در انتهای این فصل گفته می‌شود که خانواده روسپی برای خود ترکیب، سازمان و خصیصه‌های ویژه‌ای دارد:

- ۱- والدین از تشکیل خانواده و تربیت فرزند تصور روشنی ندارند.
- ۲- افراد خانواده با یکدیگر در نزاع و کشمکش و تعارض بسر می‌برند.
- ۳- به آسانی یکدیگر را ترک می‌کنند و از هم می‌گریزند.
- ۴- جدایی به صورت طلاق به سهولت اتفاق می‌افتد.
- ۵- در برابر پدران بی‌بند و بار، مادران توانایی به دوش کشیدن بار فرزندان را ندارند.
- ۶- اعتیاد به نحوی در خانواده رخنه کرده است.
- ۷- ارزشهای اخلاقی و مذهبی ضعیف است.

این عوامل بهر شکلی با هم ترکیب شده باشند، ساختمانی را به وجود می‌آورند که شگفت‌انگیز و غیر منتظره است. با تماشای منظره زندگی آنان، چنان است که در شبی نیمه روشن جوشش و فریادهای باتلاق جوشانی را نظاره می‌کنیم. هر آن، طرح و حادثه‌ای باورنکردنی را ناظر شویم، کانون خانواده روسپی تاریک، جوشان و پر جوش و خروش و "پویا" است، پویایی گردبادی را دارد که بر دشتی ناهموار به پیچ و تاب افتاده باشد. اگر بخواهیم تصویری سمبلیک از آن به دست داده باشیم، روسپی را بجای خانواده، بر پشت لغزنده درنده‌ای تصور کنید که وحشت زده در جستجوی پناهگاهی تاریک است.

ترسیم چنین تصویری از خانواده روسپی، بیشتر از آن که یک نظریه و یا یک خیال سمبلیک باشد، یک واقعیت است. واقعیتی که ما به آن رسیده‌ایم و به پژوهشگران دیگر نیز سفارش می‌کنیم به آن نزدیک شوند و از زوایای تاریکتر آن حقایق بیشتری را آشکار سازند. اما شخصی که در آغوش چنین کابوسی در غلطیده، چگونه به چه شکلی ساخته شده است؟ چه شخصیتی دارد؟ چه تصویری از خود ساخته است؟ چه ایده‌ها و هدفهایی را دنبال می‌کند؟ و آینده را چگونه می‌بیند و دستخوش چه عواطف و احساساتی است؟ جواب این پرسشها را در فصول دوم، سوم، چهارم و پنجم داده‌ایم...

تعارضات و ناهماهنگی تصورات روسپی‌ها از خویشتن خود در موقعیتهای مختلف بقدری است که بارها این سوال پیش آمده است که: آیا طرح ناهماهنگ و بدون انسجام شخصیت، انعکاسی از طرح درهم ریخته و موج خانواده پریشان آن نیست؟ چرا نباید...؟ ما بارها در

بررسی ایده‌ها و هدفها، در تحلیل رویاها و زمینه‌های ناخودآگاه آنها به مسائل مشابهی برخورد کردیم و با نمودارهای زنجیره‌ای نشان دادیم:

۱- پریشانی خانواده → تعارضات و ناهماهنگی پندارها → اضطراب و ناامیدی

۲- گذشته ——— حال ——— آینده

تلخ و پرخاشگر اضطراب و ناامیدی مبهم و نامعلوم

۳- موقعیت رنج‌زا ——— حالت هیجانی ——— مکانیسم جبران

شکست در ازدواج → اضطراب و ناامیدی → عدم تشکیل خانواده

۴- تجربه‌ها و زندگی → سازمان‌یابی شخصیت → تجلی رفتارهای درونی و بیرونی

۵- درهم‌ریختگی ارزشهای خانوادگی → بی‌اثر بودن ارزشهای مذهبی → تعارضات شخصیتی

۶- "نداشتن" دوران خوب کودکی → آرزومند زندگی و فرزند "بودن" → شکست در

"داشتن" فرزند و زندگی سعادتمند → بیمناک و "ناامید بودن" از آینده

۷- آشفتگی روابط خانواده → روابط بیمارگونه با دیگران → دوپهلوی بودن شخصیت

۸- اندیشه فرزند → بازگشت به کودکی → توهم بازگشت به خانواده → دلهره و

تعارض → کشت و کشتار و مرگ و نابودی فرزند

ساخت شخصیت

ساخت خانواده

۹- ناامنی خانوادگی → حسادت برادران و خواهران → حسادت به دیگران → بی‌میلی

در تشکیل خانواده

۱۰- بی‌بندوباری خانواده → وهم هم‌آغوشی با والدین → کاهش شرم → ماجراجویی

عاشقانه

طرحهای زنجیره‌ای دهگانه‌ای که در اینجا آوردیم، برداشتهای فرضی است که از تحلیل آزمونها، رویاها و سایر داده‌های پژوهش پیش آمد. با هر یک از این فرضها، دلایلی همراه بود، نظاره این مجموعه، برداشتهایی تازه و پاسخهایی برای پرسشهای ما به دست می‌دهد: از یک سو کانون خانواده است که با "ناامنی"، "بی‌بندوباری"، "عدم توازن"، "پریشانی"، "درهم‌ریختگی ارزشها" ... مطرح می‌شود و از سوی دیگر دنیای شخصیت است که با خصیصه‌های متعارض توصیف شده است:

- اضطراب و ناامیدی.
 - تعارضات و ناهماهنگی پندارها از خویشتن.
 - بیمناک و ناامید "بودن" از آینده.
 - بازگشت به کودکی.
 - آینده مبهم و بی‌هدف.
 - دلهره روان‌نژندزا (اودیپ)
 - اضطراب از هم‌آغوشی با والدین.
 - کاهش شرم.
- خصیصه‌های فوق این سوال را پیش‌می‌آورد که آیا شخصیت روسپی بیمار است؟ آیا ماجراجویی‌های او نوعی انحراف است و یا حالتی از روان‌نژندی (نوروز) و حتی روان‌پریشی (پسیکوز) است.
- در هر صورت پژوهش ما نشانگر آن است که روسپیگری، به عنوان نوعی روان‌نژندی با رفتار انحرافی، زاییده شرایط کانون خانواده است. اما ایسن که چه شرایط و چه خانواده‌ای روسپی‌زا است و موجب رشد بیماری می‌شود، نیاز به بررسی‌های بالینی و پژوهش در احوال شخصی آنها دارد. تصمیم به روان‌درمانی نیز بر پایه پژوهش‌های بالینی متکی است.
- مطالعات و پژوهش‌های بعدی باید نشان دهد که:
- آیا ازدواج و بازگرداندن روسپی‌ها به کانون خانواده، آخرین و بهترین چاره است؟
 - چه نوع روان‌درمانی و یا مراقبت‌های فردی و گروهی برای آنان موثرتر است؟
 - مراقبت‌های مستمر پس از آزادی تا چه حد و به چه شکلی فایده‌مند خواهد بود؟